

## رویکردی نظری به مسأله تخصیص مشترکات جهانی

دکتر افشین کرمی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۱۷

### چکیده

منابعی که به عنوان بخشی از مشترکات جهانی محسوب می‌شوند در طول زمان به طور قابل ملاحظه‌ای متنوع بوده‌اند. کشورها در زمان‌های مختلف برای تخصیص حقوق انحصاری مالکیت و کنترل بر بخش‌های مشترکات جهانی در تقلا و کشمکش بوده‌اند. نمونه‌های کلیدی آن شامل حقوق مربوط به قاره جنوبگان، حقوق مربوط به ماهیگیری و مواد معدنی اقیانوس‌ها و حقوق مربوط به اشیاء در فضای بیرونی می‌شود. در هر یک از این نمونه‌ها، فرایند تخصیص بر اساس شالوده‌های هنجاری متفاوت به نتایج متفاوتی منجر شده است. منابعی نظیر جو و آب و هوای جهانی، مرز ندارند و در هیچ یک از کشورها قرار ندارند و امکان تخصیص آنها به عنوان حقوق مالی، برای هیچ کشوری وجود ندارد. تمرکز این پژوهش عمدتاً بر روی این نوع از مشترکات جهانی می‌باشد، زیرا هر گونه اثرگذاری سوء بر روی این دسته از مشترکات گریبان‌گیر تمام بشریت خواهد شد. هدف این مقاله بررسی و شالوده‌شناسی استدلال‌های هنجاری مختلف پیرامون تخصیص این دسته از مشترکات جهانی می‌باشد.

**واژگان کلیدی:** مشترکات جهانی، عدالت، مالکیت، حقوق، محیط‌زیست

<sup>۱</sup>. مدرس دانشگاه جامع علمی کاربردی تهران، afshin\_karami62@yahoo.com

## مقدمه

جغرافیای سیاسی به مطالعه ادعاها و منازعات انسانی درباره استفاده، شراکت، مالکیت زمین و منابع آن می‌پردازد. این منازعات در سطوح بسیار متفاوتی به وقوع می‌پیوندد. از جمله ممکن است شامل همسایگانی شود که بر سر جایگزینی صحیح تیرهای نگهدارنده نرده باغ با هم مشاجره می‌کنند و یا ممکن است این مشاجرات شامل ادعاهای سرزمینی میان قبایل رقیب و یا گروه‌هایی از ملیت‌های مختلف که در یک سرزمین زندگی می‌کنند، بروز کند و یا امکان دارد میان کشورهای همسایه به وقوع بپیوندد. اساسی‌ترین پرسشی که می‌توانیم درباره نزاع‌های موجود میان مالکیت و کنترل فضا مطرح کنیم مربوط به مبنای زیست شناختی پدیده قلمروسازی انسان است (مویر، ۱۳۷۹: ۹). انسان در هر گوشه از گیتی و در هر مکانی برای بهره‌برداری از منابع مختلف و یا مشخص کردن قلمرو خود در برابر قلمرو دیگران خواهان قلمرو گسترتری و تعیین حدود می‌باشد. در این راستا یادآوری این نکته ارزشمند است که یکی از اولین اقدامات فنانوردان آپولو هنگام پا گذاشتن بر روی سطح ماه کاشتن بوته حاکمیت بود، یعنی همان پرچم آمریکا (Vanderheiden, 2008: 24).

شاید بتوان ادعا کرد حتی در صورتی که فقط یک انسان بر روی کره خاکی مشغول حیات می‌بود، وی علیرغم فقدان هر گونه رقیب، باز هم اقدام به مشخص کردن قلمرو خود می‌نمود و محدوده‌ای را برای خود تعیین حدود می‌کرد. از این رو می‌توان گفت که علاقه به قلمروسازی در ذات انسان‌ها نهفته است. با اتمام کار قلمروگسترتری سرزمینی، اکنون گونه دیگری از قلمروسازی در حال بروز می‌باشد و هدف آن تقسیم و تخصیص مشترکات جهانی می‌باشد. سه نوع مشترکات جهانی وجود دارد که هر یک به طور مرتب باعث بروز چالش‌های مختلفی می‌گردند. اولین نوع آنها شامل منابعی نظیر جنگل‌های بارانی حاره‌ای در برزیل و گله‌های فیل در آفریقا و وحوش در تانزانیا هستند که در محدوده قلمرو مرزی یک کشور یا گروهی از کشورها قرار دارند، اما اثراتی بر محیط زیست جهانی دارند. مثلاً نابودسازی جنگل‌های بارانی برزیل، ممکن است درجه حرارت جهانی را تغییر دهد و از بین بردن فیل‌های آفریقایی باعث کاهش غنای موجود در زمینه تنوع وحوش ساکن در کره زمین گردد. نوع دوم از مشترکات جهانی، مشترکات غیراختصاصی نظیر منطقه قطب جنوب و یا اعماق دریاها آزاد است. سومین نوع از مشترکات جهانی، «مشترکات واقعی» هستند. یعنی منابعی نظیر جو و آب و هوای جهانی که مرز ندارند و در هیچ یک از کشورها قرار ندارند و امکان تخصیص آنها به عنوان حقوق مالی، برای هیچ کشوری وجود ندارد (جمالی، ۱۳۸۹: ۱۲۹). تمرکز این پژوهش عمدتاً بر روی نوع سوم مشترکات جهانی می‌باشد. زیرا هر گونه اثرگذاری سوء بر روی این دسته از مشترکات گریباگیر تمام بشریت خواهد شد. هدف این مقاله بررسی و شالوده-شناسی استدلال‌ات هنجاری مختلف پیرامون مسأله تخصیص مشترکات جهانی می‌باشد.

## ۱. بیان مسأله

نماینده مالت در سازمان ملل، آروید پارو، در سال ۱۹۶۷ ایده میراث مشترک بشریت را مطرح نمود. وی اعلام کرد در ماورای حوزه صلاحیت دولت‌های ملی، دریا به کسی تعلق نداشته باشد و یک منطقه جهانی محسوب شود و عواید حاصل از آن به نفع بشریت و به خصوص کشورهای فقیر مصرف شود. در واقع او نظریه میراث مشترک بشریت در قلمرو دریاها و اقیانوسها را به جهانیان و سازمان ملل اعلام کرد (حافظ‌نیا و کاویانی، ۱۳۸۳: ۱۲۴). از آن پس ایده‌ها و نظریات مختلفی پیرامون مفهوم میراث مشترک، قلمروی که می‌تواند تحت پوشش قرار دهد، قوانین و رژیم‌های احتمالی مربوط به آن و حدود و شمول آن مطرح گردیده است. طرفداران طبیعت و محیط بر آن هستند که قلمرو این مفهوم را به حوزه‌های زیادتری گسترش دهند به این قصد که نوع بشر بتواند به گونه‌ای برابرتر از مشترکات جهانی استفاده ببرد. منابعی که به عنوان بخشی از مشترکات جهانی محسوب می‌شوند در طول زمان به طور قابل ملاحظه‌ای متنوع بوده‌اند. به عنوان نمونه در سال ۱۹۸۲ تحت کنوانسیون سازمان ملل در مورد حقوق دریاها<sup>۱</sup>، کشورهای جهان کنترل ملی را بر حدود یک سوم سطح زمین توسعه دادند. بعد از این عمل چشمگیر، ممکن است کسی بگوید مشترکات جهانی اکنون اندکی کمتر «جهانی» است. اما اشتباه خواهد بود اگر این فرایند را انحصاراً در شمار خصوصی‌سازیه‌ها و حصارکشی ملی رو به رشد فرض کنیم. هر رژیمی از مالکیت یا کنترل شامل هزینه‌های قابل توجهی می‌باشد و آن هزینه‌ها به معنی این است که اگر منابع ارزش کافی خود را از دست بدهند ممکن است بازگشت به وضعیت دسترسی آزاد رخ دهد. با این وجود کشورها در زمان‌های مختلف برای تخصیص حقوق انحصاری مالکیت و کنترل بر بخش‌های مشترکات جهانی در تقلا و کشمکش بوده‌اند. نمونه‌های کلیدی آن شامل حقوق مربوط به قاره جنوبگان، حقوق مربوط به ماهیگیری و مواد معدنی اقیانوس‌ها و حقوق مربوط به اشیاء در فضای بیرونی می‌شود. در هر یک از این نمونه‌ها، فرایند تخصیص بر اساس شالوده‌های هنجاری متفاوت به نتایج متفاوتی منجر شده است (Vanderheiden, 2008: 10). محیط زیست یکی از اساسی‌ترین میراث مشترک بشریت به شمار می‌آید و همواره در معرض تهدید خطرات و خساراتی قرار دارد که آثار ناشی از آن منافع کلیه اعضای جامعه بین‌المللی را به خطر می‌اندازد. ضرورت توجه به محیط زیست در قبال تهدید این خطرات و افزایش همبستگی‌های بین‌المللی و اهمیت حفظ محیط زیست برای بقای جامعه بین‌المللی موجب گردیده تا حفظ و حمایت از محیط زیست از جمله تعهداتی به شمار آید که آثار نقض آن، علاوه بر دولت صدمه دیده، به دولت‌های دیگر نیز تسری یافته و در نتیجه جنایت بین‌المللی محسوب شود (تقی‌زاده انصاری و فائق‌راد، ۱۳۸۹: ۱۰).

اثرگذاری انسان بر طبیعت اطرافش به جایی رسیده که دارای ماهیت و اهمیت جهانی شده است. با نمایان شدن ابعاد گوناگون تغییر آب و هوا بر ساکنین کره زمین، این پدیده به تدریج مورد توجه کشورها و نهادهای داخلی و بین‌المللی قرار گرفته و به یکی از دستورکارهای ثابت در مذاکرات دیپلماتیک دولت‌ها و مجامع بین‌المللی بدل شده است (رومی، ۱۳۸۷: ۷۵۵). آثار خطرناک تغییرات اقلیمی بر حیات بشر تقریباً تمامی جوانب زندگی بشر را در بر می‌گیرد. خشکسالی، طوفان‌های دریایی سهمگین مانند سونامی، بالا آمدن سطح آب دریاها، کاهش منابع آب شیرین، گرم شدن هوا، آتش-

۱. UNCLOS

سوزی جنگل‌ها، بیابان‌زایی و مهاجرت از جمله این آثار هستند. با وجود ارتباط کلی این آثار با مقوله‌های طبیعی اخیراً ارتباط این تغییرات با صلح و امنیت بشری نیز مطرح شده است (عبدالهی، ۱۳۸۹: ۱۹۴). آثار فوق نیاز به دخالت دولتها و سازمان‌های بین‌المللی برای انتظام بخشیدن به خط‌مشی‌ها، راهبردها و تدابیر حقوقی جامعه بین‌المللی را آشکار می‌سازد. یکی از مهم‌ترین مباحثی که در چند دهه اخیر، گذشته از دانشمندانی که در زمینه علوم تجربی، فنون و صنایع مشغول به فعالیت هستند، اندیشمندان حوزه فلسفه را به نیز به جد به خود مشغول داشته، مسأله «طبیعت» و مباحث پیرامون بحران محیط زیست است. دایره توجه به این مباحث از محافل علمی و مجامع حرفه‌ای فراتر رفته و به دلیل اهمیت و پیوندی که با زندگی جوامع بشری، بلکه یکایک انسان‌ها دارند تبدیل به مسأله روز گفتارهای عمومی، رسانه‌های گروهی و مجامع قانونگذاری و اجرایی در سطح ملی و بین‌المللی شده است. این رویکرد جدید به بحث طبیعت ناشی از تحولاتی جدید در پژوهش‌های فلسفی یا کاوش‌های علمی نیست، بلکه به رفتار و موضع‌گیری عملی ما در قبال طبیعت باز می‌گردد. منشأ این گرایش، این دریافت و تجربه فزاینده است که شیوه عمل فنی و صنعتی ما و نحوه برخوردمان با طبیعت، ما را به جانب یک بحران به پیش برده است (حسینی‌بهشتی، ۱۳۷۹: ۱۵۸).

بحث‌های مربوط به مشترکات جهانی از آنجا که گستره آن در مقیاس جهانی می‌باشد تمام واحدهای ملی را درگیر خود می‌کند. قلمرو گستری انسان‌ها تا زمانی که محدود به حوزه ملی باشد مشکل چندانی ایجاد نمی‌کند، اما همین که وارد عرصه مشترکات جهانی بشریت می‌گردد، مسائل هنجاری پیچیده‌ای را مطرح می‌نماید. در سال‌های اخیر مباحث متعددی پیرامون مسأله تخصیص مشترکات جهانی مطرح شده که هر یک از آنها بر شالوده‌های هنجاری مختلفی استوار بوده‌اند. تمام اعمال سیاسی ذاتاً جهتی به سوی معرفت به ماهیت خیر دارند. اگر این جهت‌گیری به سوی معرفت به خیر تصحیح شود و اگر انسان‌ها هدف صریح خود را کسب معرفت نسبت به زندگی خوب و جامعه خوب قرار دهند، فلسفه سیاسی پدیدار می‌شود. هر عمل سیاسی مستلزم ارزش‌های سیاسی اساسی می‌باشد. پس بدیهی است که اندیشمندان سیاسی از افلاطون تاکنون به ارزش‌هایی که مبنای جامعه خوب و عادلانه‌اند، بیان‌دیشند. فلسفه سیاسی از جامعه خوب، عدالت و مسایلی از این قبیل بحث می‌کند (حقیقت، ۱۳۸۰: ۱۴۰). در مورد تخصیص مشترکات جهانی پیش از هر چیز صحبت از مالکیت آن در میان می‌باشد و هر کشور سعی می‌کند بر پایه استدلال‌های مختلف مالکیت خود را بر بخش مورد ادعای خود توجیه نماید. در این راستا برای برداشت بهتر از موضوع نخست به شالوده‌شناسی مبنای مالکیت از دیدگاه فیلسوفان می‌پردازیم.

## ۲. مبنای مالکیت از دیدگاه فیلسوفان

از دیرباز میان فیلسوفان در مورد مبنای مالکیت بحث و جدل‌های بسیاری صورت گرفته است. ارسطو با نفی عقاید افلاطون در مورد مبنای مالکیت اعتقاد داشت زمین‌ها نباید میان همه مشترک باشد. بلکه بر این باور بود که استفاده مشترک از زمین‌ها باید بر پایه رضایتی دوستانه برای همه ممکن باشد و بر آن بود که ساز و برگ زندگی هیچ شهروندی نباید کم بیاید. پس هر زمینی را باید به دو بخش تقسیم کرد: بخشی همگانی و بخشی از آن یک تن (ارسطو، ۱۳۸۶: ۳۹۹). هرچند در دوره‌ای که ارسطو می‌زیست مسائل به پیچیدگی زمان حال نبود اما می‌توان بر همان مبنا به بحث

پیرامون موضوع پرداخت. تنها تفاوت موضوع نسبت به دوران ارسطو این است که اکنون واحدهای ملی (دولتها) جایگزین افراد شده‌اند. ارسطو درباره دولت‌شهرهای یونانی صحبت می‌کرد و امروز سخن از واحدهای جغرافیایی-سیاسی یا همان دولت-ملت‌ها در میان است. معمولاً هنگامی که یک منبع از حیث فراوانی در وضعیت نامساعدی قرار می‌گیرد کشمکش و تقلا برای تصاحب مقدار بیشتری از آن توسط طرفهای ذی‌نفع فزونی می‌گیرد. هر طرف برای توجیه ادعاهای خود سعی می‌کند از استدلال‌های هنجاری بهره گرفته و بر این مبنا ضرورت آن را مفهوم آفرینی نماید. مالکیت واژه عام برای قوانینی است که دسترسی و کنترل چیزهایی نظیر یک قطعه زمین، منابع طبیعی، وسایل تولید، کالاهای تولیدشده و حتی متون، ایده‌ها، اختراعات و دیگر تولیدات ذهنی را مدیریت می‌کند. هر جامعه‌ای که مایل به اجتناب کردن از تضادهاست نیازمند نظامی از چنین قوانینی است، اما به خاطر مجادله برانگیز بودن این قوانین، هم از نظر شکلی و هم از نظر کارکرد خاص، مباحث جالب توجه فلسفی بسیاری حول محور توجیه مالکیت شکل گرفته است. مباحث فلسفی در دوران مدرن عمدتاً بر مسأله توجیه حقوق مالکیت خصوصی متمرکز است. «مالکیت خصوصی» اشاره دارد به نوعی نظام که اشیائی خاص نظیر قطعات زمین به افراد خاص برای استفاده، با محروم کردن دیگران (حتی دیگرانی که نیاز بیشتری به آن منابع دارند) تعلق می‌گیرد. در دوره مدرن فیلسوفان توجه خود را به روشی که مالکیت در آن شکل می‌گیرد متمرکز کردند، هابز و هیوم استدلال کرده‌اند که «مال من» یا «مال تو» (ی) طبیعی وجود ندارد و مالکیت باید به عنوان محصول دولت خودفرمان، یا حداقل محصول قراردادی که همه اعضای جامعه در آن شرکت دارند استنباط شود تا ثبات و پایداری به مالکیت کالاها ببخشند و هرکس امکان لذت بردن امن و آرام از چیزی که او ممکن است به خاطر شانس یا تلاش خود کسب کند، داشته باشد. در مقابل جان لاک معتقد بود که مالکیت می‌تواند بر یک وضعیت طبیعی، بدون هر گونه قرارداد خاص یا تصمیمات سیاسی قرار داده شود. همچنین برخلاف فلسفه سیاسی دوران قدیم (ارسطو)، انسان جدید موجود سیاسی یا اجتماعی تلقی نمی‌شود بلکه به عنوان موجودی کارگن و مالک معرفی می‌گردد. مالک بودن انسان از خصلت کارکن بودن وی ناشی می‌شود و کار کردن خصلت طبیعی (در مقابل اجتماعی و سیاسی) انسان برای حفظ حیات یعنی تحقق بخشیدن به حق طبیعی اولیه است. اینجا انسان در رابطه با طبیعت تعریف می‌شود و ماهیت کاملاً فردی دارد. یعنی کار کردن و مالک شدن انسان به صورت فردی و در رابطه با طبیعت طرح می‌گردد و مستلزم وجود قبلی جامعه سیاسی نیست. در فلسفه سیاسی جدید (لاک) به مبنای رابطه بین انسان (فرد) و طبیعت پرداخته می‌شود و بدین لحاظ این فلسفه قویاً جنبه اقتصادی دارد، در حالی که فلسفه سیاسی قدیم بر مبنای رابطه انسان (موجود اجتماعی) با انسانها (جامعه) ایجاد شده بود و بدین سبب خصلت قویاً سیاسی داشت. انسان قدیم انسان سیاسی و انسان جدید انسانی اقتصادی است (دارابی، ۱۳۸۹: ۹۰).

از زمان طرح «نظریه مالکیت» لاک در دو رساله حکومت، تاکنون تفاسیر مختلفی درباره عدالت لیبرالیستی و سرمایه-داری لاک شده است که هر کدام از دیدگاه خاص داخلی یا بین‌المللی به این مسأله نگاه می‌کنند. جان لاک فیلسوف، سیاستمدار و اقتصاددان قرن هفده انگلستان، نخستین کسی بود که روح اقتصادی حاکم بر نظام سیاسی انگلستان را کشف و ضمن بازسازی آن در دو رساله حکومت، نظام امپریالیستی-لیبرالیستی انگلستان را بنا کرد. نظریه اقتصادی

لاک از مالکیت مشروع بر زمین آغاز می‌شود. زمینهایی همچون زمین‌های بایر دوونشایر در آمریکای قرن هفده، که بی-استفاده و لم‌یزرع مانده بود و کار هیچ انسانی روی آن دیده نمی‌شد؛ زمین‌هایی که متعلق به خدا بود و خدا آن را با تمام متعلقات طبیعی به بشر داد تا از زمین استفاده کرده، طبیعت را مقهور نموده و بر آن سلطه یابد. مالکیت لاک بر طبیعت و تصرف اراضی «غیرمملوک»، آن طور که در دو رساله آمده، ریشه در دو اصل بنیادی دارد که لاک هر دو اصل را از وضع طبیعی اخذ کرده است: اصل اول در باب مالکیت مطلق خداوند است؛ همچنان که در وضع طبیعی مالک همه چیز بود. اما عقل ایجاب می‌کند که همو به عنوان مالک مایشاء و مطلق که همه چیز را تحت مالکیت خود دارد، اجازه دهد تا انسان‌ها به واسطه «خلقت» مشترکاً این حق را داشته باشند که برای بقای خود از نعمت‌های روی زمین نیز بهره گیرند. لذا هر کس بنا به استعداد ذاتی خود، که از عقل و روند بازیابی آن در دایره محسوسات به معنی‌الاعم نشأت می‌گیرد، این توانایی را دارد تا با به کار بستن عقل مجرب، آزادانه کار کرده نیاز خود را از زمین و نعمت‌های مشترک بشری مرتفع کند و کسی هم حق درازدستی به دسترنج او نداشته باشد. با این تفسیر لاک به طرح اصل دوم مالکیت، یعنی ممنوعیت تجاوز به سهم غیر، می‌پردازد؛ وضعیتی شبیه به تعریفی که از آزادی نموده است. به این ترتیب او آزاد است تا هر آنچه که می‌خواهد از طبیعت به خود اختصاص دهد، اما او «رها» نیست. با این معنا او باید به محیط اطراف و انسان‌های گرسنه دیگری که در اطراف او هستند نیز توجه کرده به اندازه‌ای از سهم مشترک جدا سازد که نیاز دارد (شریعت، ۱۳۸۶: ۶۹). مقدمه چینی لاک بر اساس تساوی کامل انسان است در صورتی که با نتیجه‌ای که از استدلال خود می‌گیرد سعی می‌کند که تقسیم نامساوی اشیاء، اجناس، اموال و دارایی را مشروع توجیه کند. زمین بدون کار انسان بهره‌ای جز خاشاک و میوه‌های وحشی ندارد، این کار انسانی است که موجب تولید میوه‌جات و غلات می‌شود، بنابراین درست آن است که کسی که وقت خود را مصروف داشته و تحمل خستگی را نموده است حق آن را داشته باشد که پاداش خود را از آن به دست آورد (دارابی، ۱۳۸۹: ۱۰۵).

فیلسوف دیگری که در مورد مالکیت اظهار عقیده کرده امانوئل کانت می‌باشد. از جلوه‌های بارز فلسفه سیاسی کانت حق مالکیت است و کانت از آن به عنوان یکی از مهمترین مظاهر حق ذاتی آزادی یاد می‌کند. مالکیت یکی از مؤلفه‌های مهمی است که در دوره جدید با تئوری سیاسی فیلسوفان گره خورده است و به عنوان یکی از شاخص‌های اساسی برای تعیین نوع حکومت یک جامعه تلقی می‌گردد. بیان کانت در باب مالکیت بدین قرار است که «چیزی حقاً مال من است که چنان با آن مرتبط باشم که اگر دیگری بخواهد بدون رضایت من از آن استفاده کند، به من زیان می‌رساند. شرط درون ذهنی (فاعلی) امکان استفاده از چیزی کلاً عبارت است از مالکیت». کانت برای مالکیت اقسامی چند ذکر می‌کند که مهمترین آنها عبارتند از: مالکیت حسی و تجربی و دیگری مالکیت عقلانی. مالکیت حسی و فیزیکی یک شیء صرفاً بر تصاحب جسمانی آن شیء دلالت می‌کند و حال آنکه مالکیت عقلانی دلالت بر یک مالکیتی می‌کند که وابسته به تصاحب فیزیکی با اصل شیء نیست. بلکه آنگاه حاصل می‌شود که حتی اگر من شیئی را در تصاحب فیزیکی خود نداشته باشم، ولی عقل حق مالک بودن آن را به من بدهد. بنابراین با صرف تصاحب چیزی نمی‌توان خود را مالک آن دانست، به

همین سان با صرف در اختیار نداشتن آن نیز نمی‌توان سلب مالکیت از خود و یا هر کس دیگری نمود. کانت معتقد است که شخص تنها در صورتی می‌تواند به صورت مشروع مالک چیزی شود که همه کسانی که در کنار او زندگی می‌کنند از حق خود مبتنی بر استفاده از آن چیز صرف نظر کنند. بنابراین برای حق مالکیت بر یک شیء هیچ گونه شرایط مادی و تجربی وجود ندارد. در تلقی جان لاک از مالکیت صرف انجام دادن کار فیزیکی بر روی چیزی، برای مالک بودن آن کافی است. بیان او در این مورد بدین گونه است که: «کار است که در بخش اعظم امر عامل ارزش چیزهایی می‌شود که ما در این جهان از آنها بهره‌مندیم». مثلاً آبی که در یک جوی روان است هیچ کس مالک آن نیست اما همینکه من مقداری از آن را برداشتم و داخل کوزه‌ای ریختم من مالک آن بخش از آب می‌شوم (سلیمی‌نوه، ۱۳۸۳: ۲۰۰).

با کاربست مفهوم کانتی از مالکیت آن دسته از مشترکات جهانی که تاکنون توسط کشورهای توسعه یافته مورد استفاده قرار گرفته این حق را برای آنها ایجاد می‌کند که کماکان به بهره‌برداری از آن بپردازند. برای مثال این استدلال در ادعاهای ارضی مربوط به جنوبگان بسیار برجسته می‌باشد و بسیاری از کشورهای مدعی به نوعی بر پایه دیدگاه کانتی از مالکیت در توجیه ادعای خود استدلال می‌کنند. اما در مورد گونه سوم از مشترکات جهانی که همان آب و هوا و جو می‌باشد مسأله قدری پیچیده‌تر می‌شود. برای مثال موضوع انتشار گازهای گلخانه‌ای بحث و جدل‌های بسیاری را در میان دولت‌ها به دنبال داشته است. می‌دانیم که فعالیت‌های انسانی تأثیر قابل توجهی را بر نظام آب و هوایی جهانی داشته است و اگر روندهای کنونی ادامه پیدا کند، اینها منجر به اثرات بالقوه فاجعه بار بر منافع زیست‌محیطی، اجتماعی و اقتصادی تمام کشورها خواهد شد و پیامدهای عمیقی بر تمام جنبه‌های جوامع انسانی خواهد داشت. نمی‌توان امید داشت که بدون دولت‌ها تغییر آب و هوا خود به خود متوقف شود، اما مبادرت به اقدام جمعی توسط کشورهای مستقل با اقتصادها و شرایط زیست محیطی متفاوت به شدت دشوار خواهد بود. علاوه بر چالش‌هایی که بر سیاست، جامعه و محیط زیست وارد می‌کند، تغییر آب و هوا مسیر اصلی حقوقی نظریه و عمل و نیز مفاهیم هنجاری بنیادی آن درباره مسئولیت دولت، حاکمیت برابر و مرکزیت دولت‌ها در نظام حقوق بین‌الملل را به چالش می‌کشد. اخیراً روشن شده است که بدون سخن گفتن از نابرابری و بی‌عدالتی نمی‌توان به علت‌ها و پیامدهای تخریب زیست محیطی جهانی پرداخت.

### ۳. عدالت زیست محیطی بین‌المللی

مفهوم عدالت در تاریخ تفکر اخلاقی و سیاسی پیشینه‌ای دراز دارد. چنانکه از مباحث پراکنده مربوط به عدالت در تاریخ تفکر سیاسی بر می‌آید، مهمترین مسأله در بحث از عدالت قابل دفاع ساختن روابط نابرابر در جامعه است. نابرابری در ثروت و قدرت و شأن اجتماعی، به رغم شباهت در استعدادهای افراد، واقعیت انکارناپذیر همه جوامع بوده است. گذشته از آن، هیچ رابطه معناداری میان نابرابری در ثروت و قدرت و نابرابری در استعدادها طبیعی وجود نداشته است. بنابراین دفاع از نابرابری‌ها یا نفی آنها موضوع اصلی بحث عدالت است. بدین‌سان عدالت در حوزه فلسفه سیاسی، مسأله‌ای است که در سطح نهادهای اجتماعی مطرح شده است، هرچند که اشاره شد ریشه‌های اصلی این مبحث همچنان در حوزه فلسفه اخلاق به معنای گسترده آن نهفته است (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۴). اخیراً روشن شده که بدون سخن گفتن از نابرابری و

بی‌عدالتی نمی‌توان به علتها و پیامدهای تخریب زیست محیطی جهانی پرداخت. مسائل مربوط به عدالت همان طور که با تخریب محیط زیست در ارتباط است همراه با اصطلاح عدالت محیطی پدید آمده از این شناسایی رو به رشد که مردم رنگین پوست و آندایی که درآمد کمی دارند به مراتب بیشتر از بخش‌های دیگر جمعیت در جاهایی که خطرات زیست - محیطی بالاست کار و زندگی می‌کنند، اغلب از لحاظ داخلی نیز مد نظر قرار گرفته است. چنین جوامعی به طرز نامتناسبی دریافت کنندگان ناخواسته و نامتایل مکان‌های زباله‌های خطرناک، زباله‌سوزها و امکانات تولید صنعتی هستند و احتمال زیادتری وجود دارد که ساکنان آنها در معرض آفت‌کش‌ها و پرتوها قرار داشته باشند، که نشان‌دهنده نابرابری شدید فرصتها در زمینه استنشاق هوای پاک، نوشیدن آب پاک، لذت بردن از سرزمین بکر، یا کار در محیطی امن و پاکیزه می‌باشد، این مسأله هم در ایالات متحده وجود دارد و هم در سطح بین‌المللی شاهد آن هستیم ( Parks and Roberts,2006:329).

به ویژه در سطح بین‌الملل، عدالت زیست محیطی مفهومی مورد بحث و مجادله باقی مانده است، نه همه بر سر اینکه چطور عدالت را تعریف کنند توافق دارند و نه در مورد اینکه چگونه ادعاهای رقیب را سنجش کنند توافق دارند. منشور سازمان ملل به عدالت اشاره می‌کند اما آن را تعریف نمی‌کند، هیچ چیز به جای هدف «ایجاد شرایطی که تحت آن عدالت و احترام به تعهدات برآمده از پیمان‌ها و دیگر منابع حقوق بین‌الملل بتواند حفظ شود، وجود ندارد». افزون بر این، این منشور بیان می‌دارد «تمام اعضا می‌بایست اختلافات بین‌المللی خود را با روش‌هایی صلح‌آمیز حل و فصل کنند به گونه‌ای که امنیت و صلح و عدالت بین‌المللی به خطر نیفتد». اینکه دقیقاً این مفاد چگونه منجر به سازش برداشتهای رقیب از عدالت می‌شود موضوعی مبهم است. تصمیمات در مورد سیاست زیست محیطی، مانند بسیاری از تصمیمات سیاسی دیگر، اغلب برندگان و بازندگان مشخصی را ایجاد می‌کند. ذات مفهوم عدالت محیطی مفهوم کلی‌تری از خود عدالت است، در حقیقت برخی ادعا می‌کنند که عدالت محیطی بیش از آنکه مربوط به محیط زیست باشد موضوعی از عدالت است. برای درک درست از عدالت محیطی، برداشت مشترک از عدالت و اینکه چطور می‌تواند در سطح بین‌المللی دنبال شود مورد نیاز است.

در حقوق بین‌الملل، ایجاب ممکن است بیشتر با مفهوم انصاف صورت بگیرد و نه با مکانیسم‌های حل و فصل اختلاف یا رژیم‌های تحریم. همان طور که در مطالعه‌ای درباره ایجاب خاطر نشان شده، «مردم از قانون اطاعت می‌کنند زیرا آنها معتقدند انجام این کار مناسب است، آنها به تجربیات خود از طریق ارزیابی عدالت یا بی‌عدالتی آنها واکنش نشان می‌دهند و در ارزیابی عدالت تجربیات خود عواملی را در نظر می‌گیرند که به نتیجه ارتباطی ندارد، همانند اینکه آیا فرصت ابراز مورد خود را خواهند داشت یا اینکه با عزت و احترام نسبت به آنها رفتار شده یا خیر». در اینجا مفهوم انصاف شامل دو ویژگی می‌باشد. نخست به مسائلی از قبیل تأیید قبلی یک نظم سیاسی مربوط می‌شود. درجه‌ای که یک قانون یا عقیده قضایی جدید عادلانه تلقی شود احتمالاً تا حدی بستگی به این خواهد داشت که آن قانون توسط فرایندی گفت‌وگویی تدوین شود که در آن آنها برای ابراز نظراتشان تحت تأثیر قرار گرفته باشند و تمام شرکت کنندگان در گفت‌وگو نیاز به سازش متقابل را بپذیرند، بدون اینکه هیچ مسأله‌ای را غیرقابل مذاکره قلمداد کنند (Aceves,2001:391). دوم،



مفهوم انصاف مربوط به پس از تأیید تصمیماتی است که از یک نظم سیاسی سرچشمه می‌گیرد. منصفانه بودن حقوق بین‌الملل، همانند هر نظام حقوقی دیگر، ممکن است مورد قضاوت قرار بگیرد، نخست با درجه‌ای که قوانین آن انتظارات شرکت‌کنندگان را از توزیع عادلانه هزینه‌ها و منافع برآورده می‌نماید و دوم با درجه‌ای که قوانین مطابق با آنچه شرکت‌کنندگان به عنوان روند درست پنداشته‌اند ایجاد و به کار برده شده باشد. برای یک نظام حقوقی موفق هر دو جنبه از انصاف ضروری می‌باشد.

اهمیت انصاف در حکمروایی، هم قبل و هم بعد، توسط محققین متعدد از امانوئل کانت گرفته تا یورگن هابرماس<sup>۱</sup> به رسمیت شناخته شده است. جان راولز<sup>۲</sup> اولویت عدالت به مثابه انصاف را تأیید کرده و ادعا می‌کند که «عدالت فضیلت نخست نهادهای اجتماعی است، همان گونه که حقیقت نظام‌هایی از اندیشه است. با این حال یک نظریه برآورده و اقتصادی، اگر نادرست باشد باید رده شده و یا مورد تجدیدنظر قرار بگیرد؛ به همین ترتیب قوانین و نهادها هر چه قدر هم کارآمد و دارای چیدمان خوب باشند در صورتی که غیرعادلانه باشند می‌بایست اصلاح یا ابطال گردند». نظریه عدالت راولز، نقدی مهم به آراء فایده‌گرایی و اشخاصی همانند جرمی بنتام است. وی یکی از اهداف خود در این نظریه را ارائه بدیلی برای فایده‌گرایی ذکر می‌کند. راولز با طرح بحث کمیابی، امکان توزیع برابر کالاها را منتفی می‌داند. از نظر راولز، بی‌عدالتی تنها آن دسته از نابرابری‌هایی است که به سود همگان نباشد. اما توزیع برابر کالاها نه تنها ممکن نیست که اصلاً معلوم نیست به سود همگان نیز باشد. توزیع برابر در مقولاتی که امکان آن وجود داشته باشد، انگیزه کارایی و تلاش را در انسانها از بین می‌برد. وی معتقد است نظریه‌اش بر فایده‌گرایی «برتری اخلاقی» دارد. برخلاف فایده‌گرایی، نظریات سیاسی و اخلاقی را با معیار کمی، یعنی بیشترین لذت برای بیشترین افراد نمی‌سنجد، بلکه نظریه عدالت او با بررسی رابطه آزادی، عقل و انصاف در مقابل معیارهای کمی برجسته می‌شود (قادری، ۱۳۸۷: ۴۲-۳۹).

نظریه عدالت جان راولز در سنت کانتی قرار دارد. بحث او درباره عدالت معطوف به ساخت جامعه به طور کلی و نهادهای تشکیل‌دهنده آن است (بشیریه، ۱۳۸۷: ۱۱۷). با این حال به ویژه در قلمرو خواسته‌های جنبش‌های اجتماعی توجه نسبتاً کمی به این موضوع شده که «عدالت» «عدالت زیست محیطی» دقیقاً به چه چیز اشاره دارد. اغلب برداشت از عدالت زیست محیطی به مسائل مربوط به برابری یا توزیع آسیب‌ها و منافع زیست محیطی اشاره دارد اما تعریف و تبیین عدالت زیست محیطی بر حسب برابری کامل نیست، زیرا فعالان، جوامع و سازمان‌های غیردولتی خواستار چیزی بیش از توزیع صرف هستند. همان طور که ویلیام آکوس<sup>۳</sup> خاطرنشان می‌کند، در نظام بین‌الملل مشارکت و به رسمیت شناختن نیز برای تضمین عدالت و انصاف ضروری می‌باشد. به طور مشابه، دیوید اسلاسرگ<sup>۴</sup> نشان می‌دهد عدالتی که توسط عدالت زیست محیطی مطالبه می‌شود در واقع سه لایه است: که شامل برابری در توزیع خطرات زیست محیطی، به

<sup>1</sup> Jorgen Habermas

<sup>2</sup> John Rawls

<sup>3</sup> William Aceves

<sup>4</sup> David Schlosberg

رسمیت شناختن گوناگونی شرکت کنندگان و تجربیات جوامع تحت تأثیر، و مشارکت در فرایندهای سیاسی ای می‌شود که خط‌مشی زیست محیطی را ایجاد و مدیریت می‌کند (Schlosberg, 2004: 519).

بیشتر نظریه‌های عدالت زیست محیطی از لحاظ نظری ناقص هستند، زیرا آنها همچنان تنها بر عدالت توزیعی تأکید می‌کنند و به این ترتیب در یکپارچه سازی مناسب قلمروهای شناسایی و مشارکت سیاسی ناکام می‌مانند. افزون بر این، چنین نظریه‌هایی در عمل ناکافی هستند، زیرا با مطالبات کاملتر و یکپارچه‌تر و اصطلاحات بسیاری از جنبش‌های اجتماعی در زمینه عدالت زیست محیطی جهانی ارتباطی ندارند. جان کلام اسلاسرگ این است که برداشت کامل از مفهوم عدالت زیست محیطی جهانی می‌بایست به صورت محلی بوده و از لحاظ نظری گسترده باشد و مسائل متکثر و فراگیر مربوط به شناسایی، توزیع و مشارکت را نیز در خود داشته باشد. به طور مشابه، آیریس یونگ<sup>۱</sup> نظریه‌های لیبرال عدالت همانند نظریه راولز را به دلیل ناکامی در شناسایی گستره کامل و بستر عدالت مورد انتقاد قرار می‌دهد و استدلال می‌کند در حالی که نظریه‌های عدالت توزیعی الگوها و روش‌هایی را پیشنهاد می‌کنند که در آن توزیع ممکن است بهبود یافته باشد، هیچ کدام شرایط اجتماعی، فرهنگی، نمادین و نهادی موجود در توزیع‌های ناعادلانه را مورد بررسی قرار نمی‌دهند. افزون بر این، وی ادعا می‌کند این نظریه‌ها تمایل دارند به جای پیامد پویای روابط مختلف اجتماعی و نهادی، کالاهای مورد مناقشه ایستا باشند و بدین ترتیب ماهیت مسأله که توزیع بد کالاها تنها یک جلوه است اشتباه می‌باشد. وی می‌نویسد «برای نتیجه‌گیری رضایت‌بخش از عدالت، مسائل توزیعی ضروری می‌باشند»، اما «کاهش عدالت اجتماعی برای توزیع اشتباه است».

یونگ ادعا می‌کند بی‌عدالتی نمی‌تواند تنها بر توزیع نابرابر مبتنی باشد، زیرا برای این سؤال که چرا عده‌ای از افراد بیش از دیگران دارند دلایلی وجود دارد. وی نشان می‌دهد که بخشی از مسأله بی‌عدالتی و علت توزیع ناعادلانه ناشی از عدم به رسمیت شناختن گروه‌های مختلف است. یونگ ادعا می‌کند اگر تفاوت‌های اجتماعی هم به امتیاز و هم به ستم متصل باشد، نیاز است تا عدالت به منظور تضعیف اثرات توزیعی، تفاوت‌های آنها را مورد بررسی قرار دهد. به رسمیت شناختن ضروری است زیرا نبود آن، با اشکال مختلفی از توهین، تخریب و تنزل رتبه هم در سطح فردی و هم در سطح فرهنگی و آسیب وارد آوردن به جوامع ستم‌دیده و برداشت آن جوامع ثابت شده است. به همین ترتیب وی ادعا می‌کند عدم وجود به رسمیت شناسایی بی‌عدالتی است نه تنها به خاطر اینکه افراد را محدود می‌کند و به آنها آسیب می‌رساند بلکه به خاطر اینکه پایه و اساسی برای عدالت توزیعی است (Young, 1990: 55).

اکثر محققانی که بر روی نظریه عدالت کار می‌کنند با تمرکز لیبرال بر عدالت توزیعی آغاز می‌کنند و نه شناسایی یا مشارکت. همان‌گونه که نیکلاس لاو و برندن گلیسون<sup>۲</sup> خاطرنشان می‌کنند، «توزیع کیفیت زیست محیطی با تأکید بر توزیع، هسته اصلی عدالت زیست محیطی است». در حالی که لاو و گلیسون مدافع مشارکت سیاسی بیشتر به عنوان وسیله‌ای برای نیل به عدالت زیست محیطی، ترسیم پیوندهای علی میان مشارکت، روش‌های فراگیر و گفتمان عمومی

1. Iris Young

2. Nicholas Low and Brendan Gleeson

متماایل به عدالت زیست محیطی هستند، این نگرانیها در شیوه‌ها و اصول ایده‌آل آنها در مورد عدالت بوم شناختی دخالت داده نمی‌شود. تمرکز آنها بر روی نهادهای جهانی و بین‌المللی است و نه نهادهای سطح محلی، و در حالی که آنها بر پایه‌های فرهنگی و متنی معانی هر دو اصطلاح محیط و عدالت اذعان دارند، نمی‌توانند این مفهوم تفاوت فرهنگی را در تعریف خود از عدالت زیست محیطی یا بوم شناختی وارد کنند (Low and Gleeson, 1998:46,48,67). در مجموع به منظور تشخیص آنچه که ممکن است در متن تغییر آب و هوای جهانی عدالت تلقی شود و نیز به منظور بررسی امکان دستیابی به عدالت زیست محیطی بین‌المللی با استفاده از حقوق زیست محیطی بین‌المللی، درک وسیع‌تری از عدالت زیست محیطی بین‌المللی مورد نیاز می‌باشد. بسیاری از محققان و مفسران اتفاق نظر دارند که هرگونه معاهده تغییر آب و هوای آینده می‌بایست منصفانه یا عادلانه باشد. این است که هر دو بُعد عملی و اخلاقی ضرورت دارد: اخلاقی به دلیل مخاطرات زیست محیطی و اقتصادی بالایی که در این امر دخیل بوده‌اند، و عملی به این معنا که هر معاهده آینده‌ای که به طور گسترده ناعادلانه تصور شود، بعید است در جهان هابزی روابط بین‌الملل مورد تصویب قرار گیرد. البته آنچه به منزله معاهده عادلانه محل بحث بیشتر است، این است که در حال حاضر بحثهای مختلفی را در مورد اصول درهم‌تنیده عدالت بوم‌شناختی و توزیعی برانگیخته است. دو دهه گذشته شاهد شکوفایی استدلال‌ات هنجاری مختلف درباره عدالت آب و هوایی بوده است.

#### ۴. حصارکشی مشترکات جهانی (انتشار گازهای گلخانه‌ای)

##### الف) اصل مسئولیت برابر

این اصل در واقع آمیزه‌ای از دو هنجار برجسته در زمینه استحقاق می‌باشد: یکی بر اساس برداشت هیومی از مالکیت از طریق دارا بودن و مالکیت داشتن و دیگری بر اساس ایده لاکه سنتی‌تر از مالکیت از لحاظ سودمندی تقدم در استفاده. هر دو هنجار با این استدلال که کشورها از سطوح کنونی انتشار گازهای گلخانه‌ای برخوردار باشند یا حداقل سطوح کنونی مبنایی باشد که هرگونه کاهش‌های بعدی به نسبت آن تقسیم شود، تماایل دارند تا برای توجیه تخصیص‌ها بر اساس سطوح انتشار کنونی مورد استفاده قرار بگیرند. این دو اصل به شدت با هم متفاوت هستند، با این حال، در ماهیت استدلال هنجاری ارائه شده‌اند. ادعای لاکه از مالکیت استدلال می‌کند که تقدم در استفاده از یک منبع از طریق کار مولد باعث ایجاد ارزش می‌شود، در نتیجه توجیه کننده ادعای «تملک یک طرفه» است، یعنی مالکیت بدون رضایت دیگر رقبا. بنابراین تخصیص‌های لاکه بر اساس تقدم در استفاده عمدتاً حقوق طبیعی یا پیشاسیاسی هستند که از طریق هر گونه کنش سیاسی که حقوق قانونی رسمی به یک منبع طبیعی را اختصاص می‌دهد، شناخته شده و نه اینکه ایجاد شده باشد، به عبارت دیگر کنش سیاسی باعث ایجاد حقوق نمی‌شود بلکه از طریق کنش سیاسی می‌توان آن حقوق را شناخت. البته لاک به طور بسیار خوبی این حق تملک یک‌جانبه را واجد شرایطی کرده است، از جمله لزوم باقی گذاشتن مقداری «کافی و خوب» برای دیگران. اینکه آیا این جمله شرطی لاک در تمام زمینه‌های تخصیص تغییر آب و هوا صادق است یا خیر، قابل بحث است.

بحث رایجتر در زمینه تغییر آب و هوا تخصیص بر اساس مالکیت است و نه بر اساس تقدم در استفاده. این خط فکری بازتاب دیدگاه دیوید هیوم از مالکیت به عنوان بهسازی قابل قبول پارتو برای جامعه می‌باشد. هیوم بر نقش اساسی عدالت به عنوان یک فضیلت سیاسی محوری تأکید می‌کند. از این رو درگیر یک پرسش مهم می‌شود: اینکه ریشه این فضیلت چیست و چرا بشر به این نقطه می‌رسد که عدالت را پایه‌ای اساسی در حیات سیاسی و اجتماعی خویش قرار می‌دهد؟ در پاسخ به این پرسش توجه به این نکته مهم است که هیوم مبنایی عقلانی برای عدالت نمی‌شناسد، بنابراین عدالت طلبی نمی‌تواند محصول یک فرایند استنتاج نظری و کاوش عقلانی باشد، پس از نگاه وی، عدالت ضرورتی عقلی و الزام و حکم خرد آدمی نیست (واعظی، ۱۳۸۴: ۳۹). در نظر هیوم حقوق مالکیت به معنای دستاوردهای هرکس بدون هیچ مبارزه طولانی بر سر منابع به صورت روزانه است، اما تنها راهی که همه با چنین ترتیبی موافقت کنند از طریق تصدیق دارایی‌های موجود هر بازیگر می‌باشد. این مانند یک استدلال هنجاری محدودشده می‌باشد که برخی از اینکه آن را یک بحث «اخلاقی» برای مالکیت بنامند تردید دارند (Waldorn, 1994:85).

برخلاف راولز، هیوم بر آن بود که قواعد عدالت از احساس منافع مشترک ناشی می‌شود، احساسی که حاصل نظامی از محدودیت‌های متقابل اعمال شده بر تعقیب منافع فردی است. به بیان ساده‌تر، عدالت همکاری عقلانی برای تأمین منافع متقابل در شرایط عدالت (یعنی حالت کمبود منابع و منازعه برای تصرف آنها) است (بشیریه، ۱۳۸۷: ۱۱۷). با این حال در بسیاری از موارد تخصیص بر اساس تملک و بهبود اقتصادی همانند امنیت مالکیت مستلزم بحث برجسته‌ای در عرصه خطمشی تغییر آب و هوا می‌باشد. در مذاکرات منتهی به پروتکل کیوتو تعدادی از کشورها در مورد تخصیص گازهای گلخانه‌ای اساساً استدلال‌های هیومی را مورد استفاده قرار دادند و استدلال‌های برجسته با تکیه تلویحی یا صریح بر روی این بحث در مورد مالکیت، نیاز به «تقسیم مسئولیت» برابر در زمینه کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای در میان همه کشورها را مورد اشاره قرار می‌دهند. کسانی که بیشتر علاقه‌مند به دستاوردهای بهره‌وری از حقوق به روشنی تعریف شده در زمینه انتشار گازهای گلخانه‌ای هستند، به ویژه آنهایی که پس از آن می‌تواند در میان کشورها داد و ستد شود، در این دسته قرار می‌گیرند (Raymond, 2003:103).

#### ب) بهره‌وری برابر

خانواده دوم از بحث‌های تخصیص بر مجموع انتشار گازهای گلخانه‌ای تمرکز نمی‌کند بلکه بر نرخ انتشار تأکید می‌کنند. هم مفسران و هم رهبران ملی هر واحد کار مولد را به عنوان گزینه تخصیص مورد استناد قرار می‌دهند. معیارهای پیشنهاد شده معمول شامل انتشار گازهای گلخانه‌ای بر اساس هر واحد خروجی اقتصادی (GDP) و هر واحد انرژی تولید شده (mBTUs) می‌باشد. توجه داشته باشید که با این استدلال‌های گاهی اوقات در این حالت ایالات متحده که یکی از بزرگترین منتشرکنندگان گاز دی‌اکسیدکربن جهان بر اساس سرانه می‌باشد، تولیدات گازهای گلخانه‌ای آن بر اساس هر واحد از تولید ناخالص داخلی در واقع کاملاً میانگین سطح جهانی و حتی پایین‌تر از برخی کشورهای بزرگ در حال توسعه است. به طور کلی این خانواده از استدلال‌ها شامل ایده معیارها و نرخ‌های انتشار از لحاظ زیست محیطی قابل قبول می‌باشد. تخصیص به صورت معیار درآمدی ممکن است به عنوان نمونه بدون در نظر گرفتن الگوهای انتشار تاریخی

کشور، به هر کشور مقدار ثابتی از سهمیه‌های انتشار گازهای گلخانه‌ای را بر اساس هر واحد تولید اقتصادی بدهد. این رویکرد به کشورهای پاک‌کننده<sup>۱</sup> با منابع انرژی کم ساطع‌کننده پاداش می‌دهد، در حالی که کشورهای آلوده‌تر و دارای منابع کربنی بالاتر ناشی از فعالیت اقتصادی را با مجازات مواجه می‌نماید (یا اینکه حداقل آنها را ملزم به پاکسازی اقدام خود می‌نماید). چنین استدلال‌هایی در اوراق مواضع کشورهای در حال مذاکره که منجر به پروتکل کیوتو شد بسیار رایج بود و در ادبیات دانشگاهی در مورد عدالت آب و هوایی نیز شایع می‌باشند (Ott&Sachs,2000: 119).

### ج) حقوق برابر

سومین خانواده اصلی از بحث‌های تخصیص تغییر آب و هوا بر اصل حقوق انسانی برابر تأکید می‌نماید. بر اساس این دیدگاه، هر شهروند جهان از سهم برابر توانایی جوّ در جذب گازهای گلخانه‌ای به عنوان موضوع عدالت توزیعی اساسی برخوردار می‌باشد. این استدلال در مورد تغییر آب و هوا اغلب از طریق تخصیص جهانی حقوق انتشار به هر کشور متناسب با جمعیت کنونی یا گذشته آن به کار برده می‌شود. تحت چنین طرحی، کشورهای پرجمعیت اما نسبتاً فقیر همانند چین و هند صاحب سهم‌های بیشتری از انتشار گازهای گلخانه‌ای می‌شوند، در حالی که منتشرکنندگان دارای سرانه بالا همانند ایالات متحده با کاهش قابل توجهی روبرو می‌شوند. گونه‌های دیگر بحث سرانه، مسیرهای گذار از الگوهای انتشار کنونی را به سرانه برابر آینده پیشنهاد می‌کنند. نسخه‌های افراطی‌تر به جای استفاده کنونی، به دنبال توزیع سرانه انتشارها بر اساس استفاده تاریخی از جوّ می‌باشند. این بحث «بدهی طبیعی»<sup>۲</sup> خاطر نشان می‌کند که طول-عمر جوّی طولانی بسیاری از گازهای گلخانه‌ای بدان معناست که کشورهایی که از لحاظ تاریخی جزء دسته منتشرکنندگان بالا محسوب می‌شوند، در واقع حتی سهم بیشتری از این ظرفیت مخزن جهانی را نسبت به آنچه که اکنون نشان می‌دهند، استفاده کرده‌اند (Singer,2002: 83). دیدگاه بدهی طبیعی نسبت به بحث سرانه برابر، حقوق انتشار کمتری را برای کشورهای توسعه‌یافته در نظر می‌گیرد و با ایده «پرداخت‌های آلوده‌کننده» که به طور گسترده مورد اشاره قرار گرفته، ارتباط تنگاتنگی دارد. با وجود نشان دادن چشم‌اندازی برابری خواهانه و نسبتاً بی‌سابقه در روابط بین-الملل، ایده سهم‌های سرانه برابر از جوّ در ادبیات دانشگاهی عملاً توجه قابل ملاحظه‌ای را هم مثبت و هم انتقادی، از آن خود نموده است. حتی شگفت آورتر این حقیقت است که به نظر می‌رسد مذاکره کنندگان بین‌المللی به طور جدی مبادرت به اتخاذ این اصل نموده‌اند، هرچند که این مسأله تاکنون در هیچ خط‌مشی آب و هوایی فعالی بازتاب نیافته است (Athanasious& Baer,2002: 54).

### د) حقوق زیستی برابر

خانواده چهارم بحث‌های تخصیص گونه‌های مختلف ایده حقوق برابر است. این بحث نیز بر روی توزیع سرانه برابر حقوق انتشار گازهای گلخانه‌ای اصرار دارد اما نه بر روی همه نوع حقوقی. این ایده عموماً از طریق تمایز میان انتشارهای تجملی و زیستی تدوین شده است، انتشارهای زیستی عبارت است از مقدار لازم برای حفظ استانداردهای اولیه زندگی در

1. Cleaner Nations

2. Natural Debt

کشورها که باید با توجه به جمعیت به طور برابر میان آنها توزیع شود. اینکه چگونه انتشارهای «تجملی» باقیمانده می‌بایست توزیع شود، خود نیازمند باز کردن بحث‌های بیشتر می‌باشد که پای اصول مبتنی بر بهره‌وری، تملک و تقدم در استفاده که در بالا ذکر شد را به بحث باز می‌نماید. با ترسیم تلویحی بر روی مفهوم کانتی از مالکیت، بحث حقوق معیشتی ترکیب جالبی از آرمان‌گرایی اخلاقی و واقع‌گرایی سیاسی را پیشنهاد می‌کند (Shue, 1993: 39). این بحث نیز دست کم از سوی کسانی که دشواری تمایز انتشار «زیستی» را از انتشار تجملی خاطر نشان نموده‌اند در معرض انتقادات قابل توجهی بوده است. یک خط برجسته دیگری از بحث به فراتر از ایده‌های این چهار نوع تخصیص پا می‌نهد. برخی از نویسندگان با رد هرگونه توزیع حقوق انتشار خصوصی یا ملی به عنوان یک ایده از لحاظ اخلاقی ورشکسته مسیر سخت‌تری را در مورد مسأله تخصیص بر می‌گزینند. منتقدان این ایده ایجاد حقوق خصوصی را در جهان محکوم می‌نمایند، منابع عمومی‌ای که هنوز توسط کشورهای توسعه‌یافته در جهت تصاحب منابع طبیعی بدون مشورت کافی یا جبران خسارت کشورهای در حال توسعه در جریان است. در عوض این بحث ادامه می‌دهد که منابع جهانی می‌بایست خارج از کنترل خصوصی انحصاری یا ملی باقی بماند و به شیوه‌ای سودمند برای بشریت به عنوان یک کل، تنظیم و کنترل گردد (Tokar, 1997: 112). اگرچه این انتقاد از حقوق انتشار در زمینه‌های خط‌مشی داخلی اخیر تضعیف گردیده است، اما همچنان در بحث‌های معاهدات و مسئولیت‌های بین‌المللی تغییر آب و هوا برجسته باقی مانده است. اگرچه آنها طیف گسترده‌ای از ایده‌ها را پوشش می‌دهند، این پنج تخصیص گسترده موضوع را تمام و کمال نمی‌کند. دیگر اصول پیشنهاد شده تخصیص شامل توانایی پرداخت، آسیب‌پذیری نسبت به اثرات تغییرات آب و هوایی آینده و حتی اصول شبه راولزی به حداکثر رساندن منافع حداقل مرفه در جامعه جهانی می‌باشد. اگر روند کنونی حاوی هرگونه نشانه‌ای باشد، احتمال دارد در آینده حتی ایده‌های بیشتری داشته باشیم. اما با وجود خیل عظیم بحث و گفتگو بر سر اینکه ما می‌بایست چطور انتشار گازهای گلخانه‌ای را توزیع نماییم و در مورد اینکه آیا چنین تخصیصی واقع‌بینانه یا خوشایند است، هنوز شکاکیت قابل توجهی باقی می‌ماند. با این حال با توجه به اینکه کشورهای جهان مشغول بررسی مسائل مربوط به تخصیص منابع دیگر هستند، به نظر می‌رسد مرور این تجارب در دستیابی به استراتژیهای تخصیص که ممکن است از لحاظ هنجاری قابل دفاع (حداقل با توجه به برخی از بخش‌های این ادبیات انبوه) و به لحاظ سیاسی توجیه‌پذیر باشد، ارزشمند است.

##### ۵. علم و قدرت بر علیه طبیعت

تعبیر مشهوری وجود دارد که در تاریخ فلسفه و علم با نام فرانسیس بیکن گره خورده بدین مضمون که «علم مساوی است با قدرت» که سرلوحه شعارهای علم طبیعت در عصر جدید گردید. به مقتضای این تعبیر، علم نوعی اعمال قدرت، بلکه فراتر از آن، فرمانروایی انسان بر طبیعت است. این شعار تأثیر شگرفی بر تاریخ اندیشه عصر جدید گذاشت زیرا گذشته از آنکه دانستن را با توانستن گره می‌زد، هدف انسان از پژوهش در طبیعت را کسب قدرت و حاکمیت بر طبیعت معرفی می‌کرد. طبیعت از این پس بسان انباری تمامی‌ناپذیر از مواد و مصالح و انرژی جلوه می‌نمود که انسان می‌بایست در آن تصرف کند و ذخایر آن را در جهت منفعت جامعه انسانی به خدمت بگیرد (حسینی‌بهشتی، ۱۳۷۹: ۱۶۶). در

جامعه بین‌المللی امروز تعارضی اساسی وجود دارد: از یک طرف جامعه بین‌المللی به علت وابستگی متقابل اعضا به یکدیگر مبین نیاز مبرم دولت‌ها به نظامی مشترک است که بتواند با مقرراتی منسجم اتحادی جدید میان دولت‌ها پدید آورد. اما از طرف دیگر مبارزه سیستم‌های مختلف فرهنگی - اجتماعی بر سر مباحث اساسی زیست روزمره، خصوصاً در عرصه توسعه، محیط زیست، مشترکات جهانی و ... تعارضی ایدئولوژیک و فرهنگی میان دولت‌ها به وجود آورده و در نتیجه آنها را از یکدیگر دور ساخته است. علت این تعارض قبل از هر چیز وجود محیط (دنیای) واحد، و اجبار ملت‌ها به زیستن در محیطی مشترک، و حق هر یک از آنها به داشتن تفاوت با دیگری است (فلسفی، ۱۳۸۰: ۷۳). به نظر دیوید هاروی نئولیبرالیسم در این فرایند نقش قابل توجهی ایفا نموده است. تحمیل منطق قراردادهای کوتاه مدت بر استفاده از محیط زیست پیامدهای ویرانگر دارد. سیاست‌های دولتی نئولیبرالی در مورد محیط زیست از نظر جغرافیایی ناموزون و به لحاظ زمان بی‌ثبات بوده‌اند (منوط به اینکه چه کسی زمام قدرت دولت را در دست دارد، برای نمونه سیاست‌های دولت‌های ریگان و جورج دبلیو بوش به ویژه واپس‌گرایانه بوده‌اند). عصر نئولیبرال‌سازی اتفاقاً عصر سریع‌ترین انقراض انبوه گونه‌ها در تاریخ اخیر کره زمین نیز هست. اگر ما در حال وارد شدن به مرحله خطرناک دگرگون کردن محیط - زیست جهانی، به ویژه آب و هوای آن باشیم، برای اینکه کره زمین را برای سکونت انسانی نامناسب بسازیم، آنگاه پذیرش اخلاق نئولیبرالی و شیوه‌های نئولیبرال‌سازی مطمئناً مهلک خواهند بود. رویکرد دولت بوش به مسائل زیست‌محیطی معمولاً زیر سؤال بردن مدارک و شواهد علمی و انجام هیچ‌کاری (به استثنای کاهش دادن منابع برای انجام پژوهش‌های علمی مرتبط با مسائل زیست محیطی) بود. موضوع جالب توجه این است که دو مجرم اصلی در رشد انتشار گاز دی-اکسید کربن در این چند سال گذشته، کانونهای فعال اقتصاد جهانی یعنی ایالات متحده و چین بوده‌اند. نئولیبرال‌ها سرسختانه در پی خصوصی‌سازی دارایی‌ها هستند. از نظر آنها فقدان حقوق مالکیت خصوصی شفاف یکی از بزرگ‌ترین موانع نهادی در برابر توسعه اقتصادی و بهبود رفاه انسانی تلقی می‌شود. ایجاد محدودیت استفاده از منابع عمومی و واگذاری حق مالکیت خصوصی بهترین راه حفاظت کردن از آنها در برابر به اصطلاح «تراژدی مشترکات» (گرایش افراد به بهره‌برداری بیش از حد و غیرمسئولانه از منابعی که در مالکیت عمومی قرار دارند نظیر آب و زمین) است. نئولیبرال‌ها معتقدند بخش‌هایی را که پیش‌تر دولت اداره و نظارت می‌کرد باید به حوزه خصوصی واگذار و مقررات‌زدایی شوند (هاروی، ۱۳۸۶: ۲۴۲، ۹۴). شرکتی‌سازی، کالایی‌سازی و خصوصی‌سازی دارایی‌های عمومی فعلی یکی از خصیصه‌های پروژه نئولیبرالی بوده است. هدف اصلی آن گشودن حوزه‌هایی جدید به روی انباشت سرمایه در قلمروهایی است که تا به حال برای محاسبه سوددهی ممنوع ورود به شمار می‌آمدند. انواع خدمات عمومی، تأمین رفاه اجتماعی، نهادهای عمومی و غیره همگی تا حدودی در سراسر جهان سرمایه‌داری و بیرون از آن به بخش خصوصی واگذار شده‌اند. حقوق مالکیت معنوی که از طریق قرارداد معروف حقوق مالکیت معنوی در چارچوب سازمان جهانی تجارت ایجاد شده است مواد ژنتیکی، پلاسماهای ناقل تخم و همه انواع محصولات دیگر را به عنوان مالکیت خصوصی تعریف می‌کند. بهره‌برداری غیرمجاز مواد زیستی بی حد و حصر و فراگیر است و چپاول ذخیره منابع ژنتیکی جهان به نفع چند شرکت داروسازی کاملاً در جریان است. تشدید کاهش مشاعات محیط زیست جهانی (زمین، هوا، آب) و افزایش سرعت انحطاط زیست‌بوم

که هر کاری را غیرممکن می‌سازد جز شیوه‌های سرمایه‌بر تولید کشاورزی را، نیز از کالایی کردن گسترده طبیعت در همه شکل‌های ناشی شده‌اند (همان، ۱۳۸۶: ۲۲۴-۲۲۳). سبزه‌ها به لحاظ بوم‌شناختی تفاوت چندانی میان مارکسیسم، سرمایه‌داری، سوسیالیسم و محافظه‌کاری احساس نمی‌کنند و باور دارند همه اینها درباره طبیعت نظر مشابهی دارند. همگی موافق تسلط و بهره‌برداری هر چه بیشتر انسانها از طبیعت هستند. در نظر آنها طبیعت یا یک نیروی خصمانه است که باید بر آن چیره شد و یا منبعی است که انسانها باید با بهره‌برداری از آن به رشد و توسعه اقتصادی دست یابند. از این رو سبزه‌ها می‌گویند باید درباره این ایدئولوژی‌های پرنفوذ تدبیری چاره کنیم. از این مهمتر ایدئولوژی‌ای را به وجود آوریم تا به نظام ظریف طبیعت توجه بیشتری داشته باشد و تعادل‌های آن را به هم نریزد. بسیاری از سبزه‌ها ترجیح می‌دهند که چشم‌انداز خود را ایدئولوژی نخوانند. آنها کلمه اخلاق و اخلاقیات را بیشتر می‌پسندند و از «اخلاقیات زمین» نام می‌برند (بال و داگر، ۱۳۸۴: ۳۳۸).

### نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد با کنار هم قرار دادن مدل‌های عملی و نظری تخصیص برای منابع مختلف در زمینه‌های سیاسی مختلف، چند نکته مهم به ذهن متبادر شود. اولین و اساسی‌ترین نکته این است که کشورهای جهان برای حل مشکلات گذشته تخصیص جهانی گرد هم آمده‌اند و درصدد هستند تا برخی از بدبینی‌های موجود درباره توانایی انجام چنین کاری در زمینه تغییر آب و هوا را کاهش دهند. درست است که تخصیص حقوق انتشار جوّی از تخصیص حقوق ماهیگیری متفاوت است، لکن انتشار گازهای گلخانه‌ای نامحسوس‌تر می‌باشد و ارتباط کمتری با ایده‌های موجود درباره حاکمیت و مالکیت دارد و از لحاظ اقتصادی حیاتی می‌باشد. شاید شگفت‌آورتر و قابل توجه‌تر در مورد تخصیص‌هایی که در اینجا مورد بررسی قرار گرفت، نقش محدودشده تقدم در استفاده از منابع باشد. ادعاهای برخورداری مبتنی بر تقدم در استفاده، به ویژه در ایالات متحده، جایی که ایده برخورداری مبتنی بر «استفاده مفید» در قوانین عمومی مربوط به توزیع زمین، آب، مراتع و علف‌زارها، چوب و معادن و غیره، تصریح شده است، در کانون بسیاری از تخصیص‌های مربوط به منابع طبیعی بوده است. با این حال، تخصیص‌های لاکمی مبتنی بر تقدم در استفاده، به طور شگفت‌آوری کمیاب هستند.

در موارد بین‌المللی، تخصیصها تا حد زیادی به سوی اصول هیومی مبتنی بر مالکیت و مجاورت جغرافیایی یا اصل مساوات طلبانه درخواست سهم بودن در منابع جهانی برای همه‌کس بر اساس «انسانیت مشترک» آنها، متمایل بوده است. حتی در مواردی که توسط رقبا تقدم در استفاده گسترده‌ای وجود داشته است، همانند ماهیگیری خارجی در مناطق انحصاری اقتصادی در سواحل یک کشور، مذاکره کنندگان آن نوع استفاده را مربوط و مشروع تشخیص نداده‌اند. این مسأله نشان‌دهنده الگوی معنادار انحراف از ایده لاکمی می‌باشد. فقدان تخصیص‌های لاکمی نشان می‌دهد که برای استراتژی‌های توزیعی جایگزین و حتی منابعی با سابقه تقدم در استفاده، ممکن است روزنه‌ای از فرصت وجود داشته باشد. در عوض به نظر می‌رسد سه اصل تخصیص جایگزین یعنی نیاز اقتصادی، بهره‌وری زیست‌محیطی (تعیین‌معیارها) و



رضایت به پرداخت (مزایده‌ها)، کسب اعتبار نمایند. به نظر می‌رسد همان‌طور که حکومتها به آرامی به سوی هنجارهای مختلف مبتنی بر مالکیت تغییر جهت می‌دهند، هنجارهایی که جو را به عنوان یک منبع عمومی و نه چیزی که قبلاً متعلق به صنایع خصوصی و شرکتها بوده است تعریف می‌کنند، مزایده‌ها نیز در این فرایند نقش رو به رشدی ایفا نمایند. این قرینگی عجیب پیوند مفهومی شگفت‌آور دیگری را به ذهن می‌رساند: آن پیوند رابطه بین بحث‌های تخصیص سرانه برابر و زبان معاهده و استقبال از اصل میراث مشترک بشریت می‌باشد. به یاد بیاورید که ایده میراث مشترک بشریت هرگونه تخصیص خصوصی مشترکات جهانی را رد می‌کند و خواستار حفظ وضعیت عمومی بودن آن برای همه کشورها می‌باشد. این اصل عدم تخصیص، یادآور بحثهای منتقدان سیاستهای مبتنی بر بازار است که در مورد هرگونه توزیع ویژه، همچون وضعیت سرانه برابر، درباره آن منابع استدلال می‌کنند. با این وجود پیوندهای عمیق‌تر بین بحث‌های میراث مشترک بشریت و سرانه برابر شایان توجه می‌باشد. هر دو دیدگاه بر رد حقوق خصوصی و انحصاری نسبت به منابع طبیعی‌ای که می‌بایست به شیوه‌ای برابرانه به نفع همه باشد، تأکید می‌نمایند. در حال حاضر، در مورد تغییر آب و هوا دو بحث مجزای برابری خواهانه برجسته هستند، یکی حمایت از گونه‌ای از توزیع سرانه برابر و دیگری نفی هرگونه حقوق خصوصی در مورد منابع برای همه به هیچ وجه، می‌باشد. ایده میراث مشترک بشریت به ما کمک می‌کند تا بینیم این دو موضع بیش از آنچه در نگاه نخست به نظر می‌رسد، به هم مرتبط می‌باشند و در حقیقت ممکن است از بعضی جهات به عنوان دو روی یک سکه ملاحظه شوند. البته در حالی که دلایل دیگری برای اینکه چرا برخی با حصارکشی جو به این شیوه مخالفت می‌کنند وجود دارد، مهم است در نظر داشته باشیم که همه حصارکشی‌ها همسان نیستند، و اینکه برخی از آنها مزایای برابری خواهانه قابل توجهی را ارائه می‌کنند که ممکن است اعتراض‌های وارده بر رویکرد مبتنی بر بازار را برطرف نماید.

یکی از پرسش‌های ساده این است که چرا مزایده‌ها از نظر سیاسی در برخی زمینه‌ها امکان‌پذیر هستند اما در زمینه‌های دیگر غیرقابل تصور می‌باشند. به عبارت دیگر چرا کشورها در برخی موارد قادر به حراج میلیون‌ها دلار از منابع می‌باشند (به عنوان مثال فرکانس‌های پخش رادیو و تلویزیون)، اما در موارد دیگر یک سکه هم برای حقوق خصوصی نسبت به منابع عمومی پرداخت نمی‌کنند (به عنوان مثال سهمیه‌های انتشار)؟ برخی از دلایل قبلاً خود را نشان داده‌اند، همچون اینکه تقدم در استفاده عامل بازدارنده قوی برای مزایده کردن بوده، اما این دسته از تبیین‌ها محتمل و موردی باقی مانده است. این مسأله می‌تواند برای مشاهده کار تجربی صورت گرفته به سوی نظریه‌ای گسترده‌تر نسبت به زمانی که قوانین تخصیص ویژه‌ای همچون مزایده‌ها کم و بیش از لحاظ سیاسی امکان‌پذیر بود، مفید و جالب باشد. موارد بحث شده در اینجا پرسش‌های مهمی درباره مقیاس نیز مطرح می‌سازد. تخصیص‌ها به طور قابل توجهی بین سطح ملی و بین‌المللی متفاوت است، قوانین موجود در نظام سیستم معامله انتشارهای اتحادیه اروپا کاملاً متفاوت از آنهایی است که به دنبال سطح مشترکات جهانی می‌باشند. با این حال، این مثال‌ها از لحاظ مفهومی مرتبط هستند، در حقیقت خود سیستم معامله انتشارهای اتحادیه اروپا، با قواعد مشترکی مانند اعمال محدودیت بر مزایده‌های مورد توافق نمایندگان کشورهای مستقل متعدد، نشان‌دهنده یک فرایند تخصیص چنددولتی می‌باشد. با عقب‌نشینی از دشواری‌های روند کیوتو، برخی که

قبلاً خواستار رویکرد جدیدی در زمینه مذاکرات تغییرآب و هوا بر پایه تعهد «جدی» گروه کوچکی از کشورهای اختصاصی بودند، به آرامی در حال افزایش مشارکت برای رسیدن به پوششی «جامع» از انتشار گازهای گلخانه‌ای در جهان می‌باشند. هر نوع رویکردی می‌بایست بررسی کند که چطور می‌توان قوانین تخصیص را از چند کشور به تعداد بیشتری از کشورها، گروه بین‌المللی از بازیگران، گسترش داد. بنابراین بررسی اینکه چطور و به چه میزان مجموعه قوانین تخصیص محتمل تغییر پیدا می‌کند، همان‌طور که قوانین تخصیص از زمینه‌های ملی به زمینه‌های دوجانبه و چندجانبه نیل می‌کند تبدیل به هدف مهم تحقیق می‌شود. هم‌زمان، ایده حقوق تخصیص فردی توجه پیشگامان سیاست محیطی و نیز مقامات عمومی را به خود جلب نموده است. همان‌طور که ما به روزی که هر شخص ممکن است اعتبارات کربنی شخصی و قابل واگذاری خود را داشته باشد نزدیک‌تر می‌شویم، می‌بایست با مسأله دشوار تخصیص در سطح فردی رویارو شویم. در اینجا، تحقیق بر روی امکان پیمایش اصول تخصیص ملی و بین‌المللی برای اشخاص حائز اهمیت خواهد بود، مسأله‌ای که بسیار به آن چیزی که قبلاً میان تخصیص‌های در نظر گرفته‌شده برای صنایع اقتصادی و افراد بر پایه نیاز خاطر نشان شد، شبیه می‌باشد. در صورتی که سهم‌های سرانه برابر در یک جایی در سطح فردی توزیع شده باشد، آیا توافقات بین‌المللی بر روی همان اصول می‌تواند بنا شود؟ یا آیا مجموعه‌ای از قوانین معتبر تخصیص به طور قابل توجه از یک مقیاس به مقیاس دیگر تغییر پیدا می‌کند؟ سرانجام اینکه اندرکنش‌های آینده میان قوانین تخصیص و تحولات تکنولوژیکی ملاحظات بیشتری را در این زمینه به وجود می‌آورد.

به طور سنتی، سیاست‌های تعیین سقف و معامله انتشار گازهای گلخانه‌ای یا رویکردهای مبتنی بر بازار در جهت ایجاد انگیزه برای فناوری‌های جدید کنترل آلودگی طراحی شده‌اند و نه محدود نمودن آنچه که این فناوری‌ها مشغول انجام آن هستند. اما هنوز پرسش‌های زیادی وجود دارد: همان‌طور که فناوری‌های کاهش و محدود نمودن انتشارها در گذر زمان تغییر پیدا می‌کند، برای کارایی سیاسی خط‌مشی‌های مختلف مبتنی بر بازار چه اتفاقی می‌افتد؟ برای مثال در صورتی که فناوری ارزان و مطمئن جداسازی کربن به میدان بیاید، آیا تخصیص بر مبنای نیاز اقتصادی پیش‌بینی شده هنوز از لحاظ سیاسی عملی خواهد بود؟ پیشرفت‌های بالقوه در تولید انرژی بدون کربن چگونه هنجارهای غالب در زمینه برخورداری از رسوخ کربن جهانی را تحت تأثیر قرار خواهد داد؟ آیا امکان دارد انواع مشابهی از قوانین تخصیص برای تخصیص‌های اعتبارات ذخیره کربن (به عنوان مثال در زیست‌توده‌های زمینی همچون خاک یا جنگل‌ها) برای انتشارها به کار رود؟ در آینده سیاست‌های جدید و فناوری‌های جدید به بررسی این مسائل می‌پردازند. بنابراین آنهایی که به دنبال درک فرایند تخصیص خواهند بود در آینده نزدیک با طیف متنوعی از منابع و شرایط فنی روبرو می‌شوند که ممکن است استدالات هنجاری تخصیص که از لحاظ مفهومی و سیاسی توجیه‌پذیر هستند را به طور قابل توجهی تحت تأثیر قرار دهد.

## منابع و مأخذ

### منابع فارسی:

۱. ارسطو (۱۳۸۶)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. بال، ترنس، داگر، ریچارد (۱۳۸۴)، **ایدئولوژی‌های سیاسی و ایده‌آل دموکراتیک**، ترجمه رؤیا منتظمی، انتشارات پیک بهار.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، دیباچه‌ای بر فلسفه عدالت، **مجله ناقد**، شماره ۱، اسفند.
۴. بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، **لیبرالیسم و محافظه‌کاری**، نشر نی.
۵. تقی‌زاده انصاری، مصطفی، فائق‌زاد، مونا (۱۳۸۹)، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در حفاظت از محیط زیست، **فصلنامه راه و کالت**، شال دوم، شماره ۴، پاییز و زمستان.
۶. جمالی، حمیدرضا (۱۳۸۹)، محیط‌زیست بین‌المللی و میراث مشترک بشریت، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره چهارم، پاییز.
۷. حافظ‌نیا، محمدرضا، کاویانی، مراد (۱۳۸۳)، **افق‌های جدید در جغرافیای سیاسی**، انتشارات سمت.
۸. حسینی‌بهشتی، محمدرضا (۱۳۷۹)، فرانسیس بیکن و بحران طبیعت، فلسفه، شماره ۱، پاییز.
۹. حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۰)، چپستی و گونه‌های فلسفه سیاسی، **نامه مفید**، شماره ۲۵، بهار.
۱۰. دارابی، علی (۱۳۸۹)، جان لاک و تبیین نظریه کار- ارزش در دولت لیبرال و جامعه بورژوازی، **فصلنامه مطالعات سیاسی**، شماره ۱۰، زمستان.
۱۱. رومی، فرشاد (۱۳۸۷)، امنیت نظام بین‌الملل در پرتو تغییرات آب و هوایی، **فصلنامه سیاست خارجی**، شماره ۸۶، پاییز.
۱۲. سلیمی‌نوه، اصغر (۱۳۸۳)، پژوهشی پیرامون مفهوم حق و ابعاد آن در فلسفه سیاسی کانت، **سروش اندیشه**، شماره ۱۲ و ۱۳، زمستان و بهار.
۱۳. شریعت، فرشاد (۱۳۸۶)، جان لاک؛ مناقشه‌های استعمار و اخلاق سرمایه‌داری، دانش سیاسی، شماره ۶، پاییز و زمستان.
۱۴. عبدالمهی، محسن (۱۳۸۹)، تغییرات آب و هوایی: تأملی بر راهبردها و تدابیر حقوقی سازمان ملل متحد، **فصلنامه حقوق**، دوره چهارم، شماره ۱، بهار.
۱۵. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۸۰)، حق، صلح و منزلت انسانی، تأملاتی در مفاهیم قاعده حقوقی، ارزش اخلاقی و بشریت، **مجله حقوقی**، شماره ۲۶ و ۲۷.
۱۶. قادری، حاتم (۱۳۸۷)، **اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم**، انتشارات سمت.
۱۷. مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، **درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی**، ترجمه دره میرحیدر، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۱۸. واعظی، احمد (۱۳۸۴)، نظریه عدالت در اندیشه دیوید هیوم، **پژوهش‌های فلسفی-کلامی**، دانشگاه قم، سال ششم، شماره چهارم.
۱۹. هاروی، دیوید (۱۳۸۶)، **نئولیبرالیسم؛ تاریخ مختصر**، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، نشر اختران.

منابع لاتین:

20. Aceves, William (2001) "Critical Jurisprudence and International Legal Scholarship: A Study of Equitable Distribution." *Columbia Journal of Transnational Law* 39.
21. Athanasiou, Thomas and Baer, Paul (2002) *Dead Heat: Global Justice and Global Warming*, New York: Seven Stories Press.
22. Low, Nicholas and Gleeson, Brendan (1998) *Justice, Society and Nature: An Exploration of Political Ecology*. London: Routledge.
23. Ott, Hermann. And Sachs. Wolfgang (2000), *Ethical Aspects of Emissions Trading*, Wuppertal, Germany: Wuppertal Institute.
24. Raymond, Leigh (2003) *Private Rights in Public Resources: Equity and Property Allocation in Market-Based Environmental Policy*, Washington, DC: Resources for the Future Press.
25. Schlosberg, David (2004) "Reconceiving Environmental Justice: Global Movements and Political Theories," *Environmental Politics* 13, no. 3, autumn.
26. Shue, Henry (1993) "Subsistence Emissions and Luxury Emissions," *Law and Policy* 15, no. 1.
27. Singer, Peter (2002) *One World: The Ethics of Globalization*, New Haven, CT: Yale University Press.
28. Tokar, Brian (1997) *Earth for Sale: Reclaiming Ecology in the Age of Corporate Greenwash*, Boston: South End Press.
29. Vanderheiden. Steve (2008) *Political Theory and Global Climate Change*, the MIT Press Cambridge, Massachusetts London, England.
30. Waldron, Jeremy (1994) "The Advantages and Difficulties of the Humean Theory of Property," *Social Philosophy and Policy* 11.
31. Young, Irish Marion (1990) *Justice and the Politics of Difference*, Princeton, NJ: Princeton University Press.